اوراق ایرانی

خاطرات سفر کلود انه در آغاز مشروطیت

ترجمهٔ ایرج پروشانی

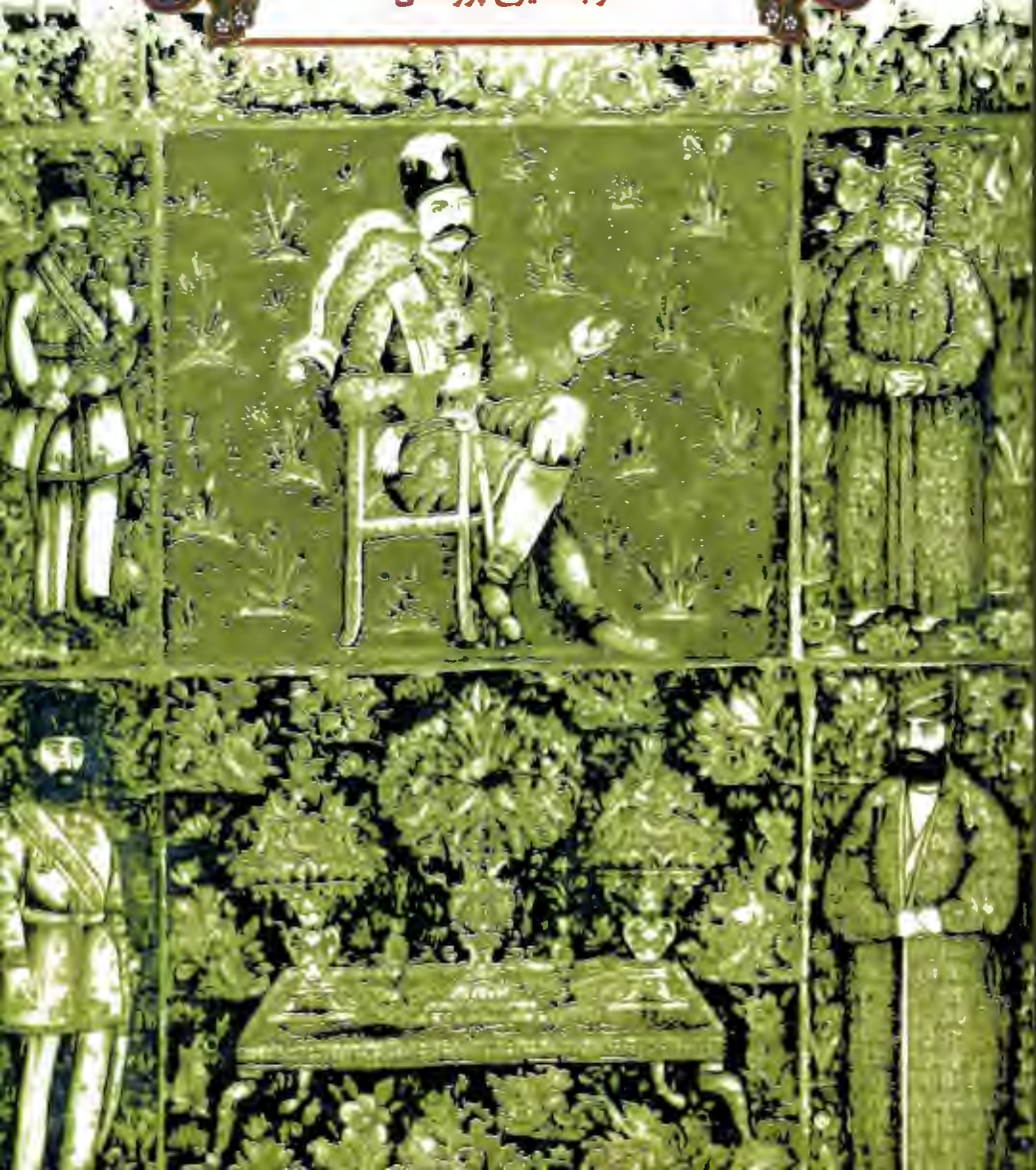

اوراق ایرانی

خاطرات سفر کلود اَنِه در آغاز مشروطیت

ترجمه‌ی ایرج پروشانی

نشر گویا

اوراق ایرانی

کلود آنِه

مترجم: ایرج پروشانی
چاپ اول: تابستـان ۱۳۹۸
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹-۱۳-۶۵۲۸-۶۲۲-۹۷۸
چاپ: خانه فرهنگ و هنر گویا

نشر گویا
خیابان کریم‌خان‌زند، روبروی ایرانشهر، پلاک ۸۹
تلفـن: ۸۸۳۱۳۴۳۱ - ۸۸۸۲۸۸۸۴
www.gooyabooks.com info@gooyapub.com

حق چاپ و انتشار کلیه مطالب محفوظ می‌باشد.
هرگونه اقتباس و استفاده از مطالب منوط به دریافت اجازه از ناشر می‌باشد.

gooya.publication

فهرست

درباره‌ی نویسنده‌ی کتاب ۷

گفتار نویسنده ۱۳

فصل اول. تصاویری کوچک از زندگی ایرانیان ۱۵

تهران ۲۰

در کاخ شاهی ۳۰

در کوچه و خیابان ۳۲

چاله‌های خیابان ۳۵

جوی آب ۳۶

فصل دوم. روحیات ایرانی‌ها ۴۱

مالیه در ایران ۴۶

مستمری و حواله ۵۰

فصل سوم. شکار هیجان‌انگیز آثار عتیقه ۵۳

گردش در شهر ری ۶۵

تذهیب‌کار سالخورده ۷۱

فصل چهارم. جاده‌ی مازندران ۷۵
فصل پنجم. از مشهدسر تا عشق‌آباد ۱۳۹
کراسنوودسک (یازدهم سپتامبر) ۱۴۵
فصل ششم. زائر مشهد ۱۵۳
فصل هفتم. ماوراءِ خزر و تاکستان ۱۷۳
بخارا ۱۷۸
سمرقند ۱۸۱
فصل هشتم. از تهران به اصفهان ۱۸۹
بناهای اصفهانی ۲۰۱
در باغ نو ۲۰۳
در مدرسه‌ی چهارباغ ۲۰۷
فصل نهم. سفر به بختیاری ۲۱۱
جونقان ۲۳۳
۱۶ ماه مه ۲۳۶
۱۷ ماه مه ۲۳۷
۱۸ ماه مه ۲۳۸
۱۹ ماه مه ۲۳۹
فصل دهم. از سلطان‌آباد به همدان ۲۴۷

درباره‌ی نویسنده‌ی کتاب

کلود انه[1] نام مستعار ژان شوپفر[2] جهانگرد، نویسنده و روزنامه‌نگار فرانسوی در نیمه‌ی اول قرن بیستم است که در اصل از مردم سوئیس بود اما چون شهر پاریس را برای اقامت و کار اختیار کرده بود به ملیت فرانسوی درآمد. خانواده‌اش اهل کانتون «و»[3] و ساکن شهر «به‌له‌بن»[4] بودند و او خود در بیست‌وهشتم ماه مه ۱۸۶۸م در شهر «مورژ»[5] سوئیس دیده به جهان گشود و به سال ۱۹۳۱م در پاریس درگذشت. این نویسنده که درست در آستانه‌ی قرن کنونی دست به نوشتن و نشر آثار خود برده بود نزدیک به سی سال از عمر خود را، در حضر و سفر، به خلق آثار ادبی و نمایشی و به‌خصوص نگارش مقاله و گزارش برای مطبوعات مهم عصر خویش گذراند و از آن میان با *مجله‌ی بزرگ*[6]، *مجله‌ی جهانی*[7]، *مجله‌ی اروپایی*[8]،

---

1. Claude Anet
2. Jean Schopfer
3. Vaud
4. Bex-Les-Bans
5. Morges
6. *La Grande revue*
7. *Revue universelle*
8. *Revue européenne*

و به‌خصوص با *ژیل بلاس*[1] و *پتی پاریزین*[2] همکاری نزدیک داشت.

از رویدادهای برجسته‌ی زندگی حرفه‌ای وی یکی این است که در جریان جنگ جهانی اول از سوی دو روزنامه‌ی اخیر به‌عنوان گزارشگر وقایع جنگ به شهر پتروگراد[3] (لنین‌گراد فعلی) اعزام گردید و از ماه مارس ۱۹۱۷ تا ژوئن ۱۹۱۸ در این شهر که یکی از نخستین خاستگاه‌های انقلاب روسیه است به‌سر برد و شاهد و ناظر نخستین رویدادهای این انقلاب بزرگ تاریخی بود و مشاهدات خود را به نگارش درآورد و هنگام بازگشت از این سفر در چهار مجلد به چاپ رسانید. ضمناً چون درباره‌ی روحیات و سنن نژاد اسلاو به شناختی عمیق دست یافته بود توانست در این اثر خود اوصاف و تصاویری دقیق و موشکافانه از ویژگی‌های این قوم رسم کند. ویژگی دیگر او ــ که در اینجا بیشتر محل توجه ماست ــ این است که در نخستین دهه‌ی قرن بیستم و مقارن انقلاب مشروطیت، سه بار از راه روسیه به ایران سفر کرده و از یک‌سو تا بخارا و سمرقند و از سوی دیگر تا اعماق کوهستان‌های بختیاری را زیر پا گذاشته است. در نتیجه زیستن به شیوه‌ی ایرانی و نشست و برخاست با ایرانیان آن روزگار، در محدوده‌ی زمان و مکان این سفر و اقامت، در حد توانایی و بینش خود با روحیات و خصوصیات زندگی آنان آشنایی یافته و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در دو کتاب و یک رساله‌ی کوچک به رشته‌ی تحریر کشیده است. یکی از آن دو کتاب همین *اوراق*

---

1. *Gil Blas*
2. *Le Petit Parisien*
۳. این شهر تا ۱۹۱۴ میلادی «سن پطرزبورگ» و از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۴ «پتروگراد» و از آن پس «لنین‌گراد» نامیده شده است. یکی از نخستین اعتصابات و تظاهرات انقلابی فوریه ۱۹۱۷ در کارخانه‌ی فلزکاری این شهر اتفاق افتاده است.

ایرانی است که گزارشی از دومین و سومین سفر وی به ایران است که در سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ میلادی صورت گرفته است. مسیر وی در تابستان ۱۹۰۹م باکو، لنکران، انزلی، رشت، قزوین، تهران، دماوند، مازندران (مشهدسر)، کراسنوودسک، عشق‌آباد، قوچان، مرو، بخارا و سمرقند و در بهار سال ۱۹۱۰، انزلی، قزوین، همدان، سلطان‌آباد، قم، کاشان، اصفهان و بختیاری بوده است. بار اول میهمان اکبرمیرزا پسر ظل‌السلطان و در سفر بختیاری به‌همراه همسر خود مهمان سردار اسعد و پسر دومش ضیاءالسلطان بوده است. در این سفرها مرکبش اسب، قاطر، کالسکه و گاری و دلیجان و رفیق راهش خدمتکاری نوجوان از کلیمیان تهران بوده که وظیفه‌ی مترجمی وی را نیز بر عهده داشته است. همان‌طور که خود در مقدمه می‌گوید در نگارش این کتاب به حوادث سیاسی روز نظر نداشته و تنها مناظر طبیعی، نحوه‌ی زندگی و رفتار و روحیات ایرانیان آن روزگار را به تصویر و تحریر کشیده است. از این‌رو به پیروی از توقع خوانندگان مشتاق و کنجکاو اروپای آن عصر ضمن توصیف نیک و بد مناظر طبیعی ایران صحنه‌هایی از شیوه‌ی خاص ایرانیان در نشست و برخاست، خواب و خوراک و پوشاک، میهمانی و عروسی، نحوه‌ی داد و ستد، پوشیدگی زنان و محدودیت معاشرت‌های آنان، از گرمای شدید هوا، غبارآلودگی شهر تهران، ناامنی و دشواری جاده‌ها، آلودگی آب جوی‌های شهر، چاله‌های دهان‌گشاده در کوی و برزن، فقر و خرسندی مردم، دخل و خرج مملکتی، روش اسرارآمیز مستوفیان، نحوه‌ی برقراری و پرداخت حقوق و مستمری کارکنان دولت و غیره به شیوه‌ای دقیق و گاه طنزآمیز ولی بی‌کینه و زخم زبان و ناسزا سخن گفته است. از فروتنی و ادب ذاتی و همیشگی و گاه افراطی مردم در برخورد با یکدیگر، از فرزانگی و

سلوک خردمندانه، از رضا و تسلیم، از کتمان و رازپوشی به‌گونه‌ی مشربی هم عملی و هم فلسفی، از صفا و سادگی، از اصالت و بی‌مانندی و جاودانگی هنرهای باستانی و سنتی ایران با ستایش یاد کرده است. هرچند عشق به شهادت در راه علم و ایمان را به حالتی منبعث از میل به خودنمایی در راه کمال و تعالی تعبیر می‌کند اما به شهیدان دین که محرومیت جسم خاکی فانی را در برابر رستگاری جاویدان روح ناچیز می‌شمارند ارج بیشتر می‌نهد. از شهرهای مقدس ایران، قم و مشهد با احترام و بزرگداشت و از ایمان عاشقانه ی زائران در تحمل مشقت‌های بی‌پایان سفر با شگفتی و شیفتگی سخن می‌گوید. ضمن گزارش زندگی خصوصی خود در این سفر از گفتن آنچه شاید دیگر جهانگردان ناگفته می‌گذارند پرهیزی نشان نمی‌دهد چنان‌که از عشق و حرص خود به کشف و شکار آثار عتیقه و کتب نفیس خطی و طرح آشنایی با صیادان و قاچاق‌فروشان این آثار و زدوبند و فوت و فن معامله با آنان و رفتار رندانه‌ی دلالان، تب شدید عمومی مردم در یافتن و فروختن آثار نایاب و کمیاب باستانی به خارجیان بی‌پرده و عریان سخن می‌گوید. در نویسندگی شیوه‌ای ساده و واقع‌گرایانه دارد. هر جا مجال سخن می‌یابد با توصیفاتی طبیعی، دقیق، صبورانه و دلنشین هنرنمایی می‌کند. از شگفتی‌های بی‌مانند طبیعت ایران مانند دماوند، از خصوصیات نهفته‌ی روحی بعضی از مردم مانند استقامت شگفت چاروادار در پیاده‌روی، سماجت وی در عقیده، خاموشی و انتقامجویی وی، از چهره‌ی مرتضی مصاحب و هم‌سفر و خدمتکار و مترجم چلمن و بی‌دست‌وپای خود که در آیین خویش سخت متعصب است تصاویری تمام‌عیار عرضه می‌کند.

کتاب دیگر او درباره‌ی ایران، *سرخ‌گل‌های اصفهان یا سیاحت ایران با*

اتومبیل[1] نام دارد که شرح نخستین سفر او از طریق روسیه و قفقاز به ایران است که با اتومبیل و در معیت چند تن از دوستانش صورت گرفته و ضمن آن از طریق انزلی و رشت و قزوین به تهران آمده و سپس از طریق قم و کاشان به اصفهان رفته است. این کتاب در قطع بزرگ و چاپ نفیس و با عکس‌های متعدد در ۱۹۰۷ میلادی و هم‌زمان به دو زبان فرانسه و انگلیسی[2] در پاریس انتشار یافته است.

کار اساسی دیگر وی ترجمه‌ی رباعیات خیام (با همکاری میرزا محمد) است که بار اول به‌سال ۱۹۲۰ توسط انتشارات «سیرن» در پاریس به چاپ رسید.

سایر نوشته‌های او عبارت‌اند از: *گشت‌وگذاری دلپذیر در ایتالیا*[3] (۱۸۹۹ میلادی)، *شهر کوچک*[4] (۱۹۰۱)، *له برژری*[5]، *یادداشت‌هایی درباره‌ی عشق*[6]، *آریان دخترک روس*[7] (۱۹۲۰)، *زمانی که زمین به لرزه درآمد*[8] (۱۹۲۱)، رساله‌ی تحقیقی تحت عنوان *عشق در سرزمین روسیه*[9] (۱۹۲۲)، نمایشنامه‌ی *دوشیزه بورا*[10] (۱۹۲۳)، نمایشنامه‌ی *دخترک گمشده*[11] (۱۹۲۴)، *پایان جهان*[12] (۱۹۲۵)، *ساحل آسیا*[13] (۱۹۲۷) و *زندگینامه‌ی سوزان لانگلن*[14] (۱۹۲۷).

---

1. *Les roses d'Ispahan, La Perse en automobile à* travers La Russie et Le Caucase, Paris, Librairie Félin Juven.
2. Claude Anet, Through Pesia in motor car by Russia and Caucasus, transl. by M. Beresford Ryley 1907.
3. *Un voyage ideal en Italie*
4. *Petite Ville*
5. *Les Bergeries*
6. *Notes sur L'amour*
7. *Ariane Jeune fille russe*
8. *Quand La terre tremble*
9. *L'Amouren Russie*
10. *Mademoiselle Bourrat*
11. *La fille perdue*
12. *La fun du monde*
13. *La rive d'Asie*
14. *Suzanne Lenglen*

کلود انه با اینکه در اهمیت و شهرت هم‌تراز نامدارانی چون کنت دوگوبینو، شوالیه شاردن و نظایر آنان نیست و اصولاً پیش از دیدار از ایران دل و ذهنش از گفته‌ها و نوشته‌های سیاحان اروپایی پر بوده است با این حال چون کارش مربوط به دوره‌ی خاصی از تاریخ ایران معاصر یعنی اوایل مشروطیت می‌باشد نوشته‌هایش خواندنی و قابل تعمق است.

از اشتباهات کوچک تاریخی و جغرافیایی که به کتاب «*اوراق ایرانی*» کلود انه راه یافته و ما در حاشیه به بعضی از آنها اشاره کرده‌ایم دانسته می‌شود که وی چون این کتاب را به سال ۱۹۲۴ یعنی تقریباً پانزده سال پس از سفر دوم و سومش به چاپ رسانده، برای نوشتن آن در بعضی موارد تنها به حافظه‌ی خود اعتماد کرده و به اصل یادداشت‌های خود رجوعی نکرده است چنانچه فی‌المثل نقش فتحعلی‌شاه در صفه‌ی بالای چشمه‌علی را در این کتاب به ناصرالدین‌شاه نسبت داده، در صورتی‌که در سفرنامه‌ی اول خود چنین اشتباهی را نکرده است.

دومین و سومین سفر من به ایران در سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰م صورت گرفت؛ یعنی درست در روزگاری که فداییان قفقازی به سرکردگی سپهدار و شورشیان بختیاری به فرماندهی سردار محبوب خود اسعدخان در ایران، انقلابی برای آزادی برپا کرده بودند. امیدوارم این دو قهرمان ملی که شاه شاهان را در ایران از اریکه‌ی قدرت به زیر کشیدند و به این کشور باستانی برای نخستین بار حکومتی با قانون اساسی مشروطه و بر اساس آزادیخواهی اعطا نمودند، مرا مورد بخشایش قرار دهند. زیرا در این کتاب کوچک از آنان جز به اشاره و اختصار ذکری به میان نخواهد آمد. کار من در اینجا گردآوری یادداشت‌های سفر است و هرچه را که با حوادث سیاسی روز ارتباط داشته است و به چشم من، امروز برای ما فرانسویان خالی از فایده می‌نماید به کنار نهاده‌ام. بنابراین در اینجا تنها به توصیف چیزهایی پرداخته‌ام که از ایران روزگاران پیشین برجای مانده است و ذهن خود را زیاد متوجه تغییرات نامحسوسی نکرده‌ام که یک انقلاب سیاسی ممکن است به‌طور سطحی در چهره‌ی امپراتوری عظیمی پدید آورد که روزگاری

خشایارشاه بر آن فرمانروایی داشته است.

راستش این است که اگر من از اروپا می‌گریختم نه برای این بود که در دل آسیا گوش به هیاهوی ناشی از منازعات بیهوده‌ای بدهم که در کرانه‌های «سن» یا «تایمز» و یا «نوا» در جریان است. درباره‌ی نفت لرستان نیز که به برکت آن سوداگران بزرگ و خوشبخت در «میدن هد»[۱] صاحب باغ‌های گل‌سرخ شده‌اند و در تابستان در شهر «دوویل»[۲] در قمار میلیون‌ها برد و باخت می‌کنند در این صفحات اطلاعاتی نصیب خواننده نخواهد شد.

بنابراین آنچه در این اوراق خواهد آمد تنها تصاویر و مناظر کوچکی است از آنچه در ایران امروز می‌گذرد، آن هم تصاویری بسیار ساده و کلی که متأسفانه برخلاف مینیاتورهای ایرانی از ظرافت و ریزه‌کاری‌های استادانه بهره‌مند نیست.

بر ماست که در این زندگی عاریتی و زودگذر تنها بدانچه پایدار و جاویدان است دل ببندیم و باقی را رها کنیم که باقی همه خودپرستی، بیهوده‌کاری و بادپیمایی است.

---

۱. Maiden Head، «میدن‌هد» شهرکی است مسکونی و ییلاقی در غرب لندن بر کرانه‌ی راست رودخانه‌ی تایمز در کنت‌نشین برکشیر (Berkshire)، دارای مراکز تفریحی و باشگاه‌های ورزشی.

۲. Deauville، «دوویل» شهری از استان کالوادس فرانسه، واقع در مصب رودخانه‌ی توک (Touques) در دریای مانش، دارای مراکز تفریحی تابستانی و تأسیسات آب معدنی بسیار مشهور و تجملی و نیز کازینویی معروف.

فصل اول

تصاویری کوچک از زندگی ایرانیان

از دریای مازندران تا تهران (هشتم ژوئیه ۱۹۰۹)

در این کشتی بخاری پستی که ما را از باکو به انزلی ــ بندری واقع در کرانه‌ی دریای مازندران ــ می‌برد پسرکی هست سیاه‌پوست، در هیئتی ندیده و ناآشنا، با لباسی نظیر یکی از غلام‌بچه‌های خانه‌های اشرافی که برای بازی و سرگرمی اوقات بیکاری بانویی متعین و باسلیقه آرایش شده باشد. کلاهی دارد فینه‌مانند از مخمل قرمز با حاشیه‌دوزی طلایی و کتی از ابریشم قهوه‌ای که بر میان آن کمری بسته است. چهره‌اش چون شب سیاه است و سپیدی چشمانش در این سیمای مرکب‌فام از هر سپیدی سپیدتر. به‌راستی این چشم‌ها بیش از آن درشت و زیبایند که از آن کودکی باشند طبیعی و تندرست! آری، طفلک از قضای بد بیمار است. سرنوشتی دارد شنیدنی:

در تهران در خانواده‌ای از بردگان سیاه به دنیا می‌آید. روزی چشم خانم یک وزیرمختار مقتدر خارجی به او می‌افتد و مجذوب ملاحتش می‌شود. او

را از والدینش می‌خرد و برای سالن خود از او لعبتی می‌سازد آراسته. نام ایرانی ثریا را به او می‌دهند که یکی از ستارگان است. اما این نام هم به‌زودی به صورت اختصاری «ثوری» درمی‌آید. خانم وزیرمختار به ثوری دل می‌بندد و در بازگشت از ایران او را با خود به کشورش می‌برد. پسرک سیاه در آن اقلیم سرد مرطوب بیمار می‌شود و خانم وزیر ناگهان از او دست می‌کشد و او را راهی دیار خویش می‌سازد.

حالا زنی خدمتکار مأمور شده است این طفل را که پاهای کوچکش چون چوب‌کبریت خشکیده و لاغر است و در ریه‌های فشرده در قفسه‌ی بسیار تنگ سینه‌اش بیماری جانسوز سل خانه کرده است، به تهران بازگرداند. ثوری روی نیمکتی در سالن کشتی نشسته است. چشمان بسیار درشتش، دهان گشاده و پاهای لاغر و استخوانی‌اش آویخته‌اند و تاب می‌خورند. مسافران با او به فارسی صحبت می‌کنند و طفلک بی‌خبر از محکومیتش به این مرگ زودرس با شادی و ملاحت فراوان می‌خندد.

* * *

سپیده‌دم، سر ساعت چهار بامداد، از دور به سوی جنوب، ساحلی تخت و هموار پدیدار می‌شود که درخت‌ها روی آن کپه‌کپه گرد هم روییده‌اند و ابرهای تیره و سنگین از فراز آسمان بر آنها سایه افکنده‌اند. نوری مات و کدر همه جا را فراگرفته و هوا سخت غم‌آلود، مرطوب و گرم است.

به‌تدریج که به ساحل نزدیک‌تر می‌شویم بعضی جزئیات روشن‌تر دیده می‌شود؛ از آن جمله دسته‌های عظیم و انبوه شاخه‌های نی، آلونک‌های پوشیده از ساقه‌های گندم، یک مناره‌ی مسجد، چندین خانه و بالاخره کانالی که دریاچه‌ی داخلی یعنی خود مرداب را به دریا پیوند می‌دهد.

قایقی با بادبان چهارگوشه‌اش از این سوی کانال به سوی دیگر می‌رود. گرما به‌راستی جانفرساست.

توده‌ی ابرهایی که از سپیده‌دم، آسمان را انباشته و موج‌زنان بر فراز دریا آویخته‌اند، ساحلی تخت و هموار، باتلاق‌ها و نیزارهای انبوه، هوایی مربوط و تب‌آلود؛ اینهاست چشم‌انداز گیلان در برابر مسافری که در نخستین ساعات صبح از بادکوبه به بندر انزلی وارد می‌شود.

قایق‌های دیگری را می‌بینم که دو انتهای بدنه‌ی آنها مثل قایق‌های بامبوی ژاپنی کمانی‌شکل و برجسته است. سرنشینان ایرانی آنها پوششی بسیار ساده و مختصر بر تن دارند، یعنی یک شلوار بسیار کوتاه چیت و یک پیراهن سینه‌چاک. چهره‌های آنان بر اثر تابش آفتاب مثل چرم دباغی‌شده، صیقلی است. جمجمه‌های تراشیده و براقشان را عرق‌چینی نمدی پوشانده که دو رشته‌ی کاکل از زیر آن بیرون دویده است. می‌گویند در روز مرگ و دم واپسین ملک‌الموت مؤمنین را با همین دو رشته کاکل از زمین بلند می‌کند و یک‌سر به بهشت می‌برد.

در عقب قایق دو زن نشسته‌اند که سراپای بدنشان را پارچه‌ی سیاه پوشانده و دستمالی سپید این پوشش را به سرشان محکم بسته است. هیچ جای بدنشان دیده نمی‌شود، حتی چشم‌هایشان. پوشش بعضی از اینها از کمال حیا و عفت‌شان حکایت می‌کند. با این زن‌ها که خود را چنین از نگاه‌ها می‌پوشانند به‌راستی هیچ‌گونه هم‌صحبتی و آشنایی مقدور نیست.

همچنان سوار بر کالسکه به رشت و باغ‌های آن می‌رسیم. انگار گذشت زمان در این کالسکه‌ها کوچک‌ترین تأثیری نداشته است. نخستین‌بار که آنها را دیده بودم بین ۶۰ تا ۸۰ سال از عمرشان می‌گذشت و حالا لابد چند

سالی هم بیشتر دارند. هنوز هم با همه‌ی شکسته‌حالی و فرتوتی به‌هرصورت که باشد عهده‌دار خدمت نقلیه بین دریای شمال و تهران هستند و باید گفت به‌راستی از ما سخت‌جان‌ترند، و بعد از مرگ ما همچنان برجای خواهند بود و اگر اندک شعوری داشته باشند احساس خواهند کرد که با جان‌سختی خود ما را با شتاب به سوی مرگ رانده‌اند.

در حدود ساعت ۷ شب از رشت، از این جای ناخوش و بدآب‌وهوا، از این قلمرو تب و پشه‌های گزنده و خونخوار خارج می‌شویم. همین که هوا تاریک می‌شود جاده‌ای که در روز کاملاً خلوت و ساکت بود به جنب‌وجوش می‌افتد. قهوه‌خانه‌های ایرانی در کنار راه نزدیک به‌هم ردیف و قطار شده‌اند. اینها در حقیقت اتاقک‌های گلی ایوان‌مانندی هستند که نمایشان یک‌سره باز است و چراغ‌های نفتی آنها را کاملاً روشن کرده‌اند. شب که می‌شود، مردم اطراف یعنی کسانی که در شالیزارها و مزارع تنباکو کار می‌کنند و یا آنهایی که تمام روز را به استراحت و خواب می‌گذرانند، در این قهوه‌خانه‌های روشن جمع می‌شوند، روی حصیرها دراز می‌کشند و به کشیدن چپق‌های بزرگی مشغول می‌شوند که آنها را دست‌به‌دست می‌گردانند، چای یا عرق می‌نوشند و یا سرگرم تماشای جاده می‌شوند که شب‌هنگام رفت‌وآمد در آن بیشتر می‌شود. برای یکدیگر قصه می‌گویند یا سرشان به مشغولیت مهم این روزگار یعنی بحث در مسائل سیاسی روز گرم می‌شود. در این گوشه سخنرانی را می‌بینید که با حرکات شدید سر و دست می‌خواهد دلایل محکم و استوار خود را به خورد جمعیت بدهد و آنها با دهان‌های بازمانده از تعجب و تحسین به او گوش فرامی‌دهند. آن‌طرف‌تر میان عده‌ای از ایرانی‌ها آتش بحثی گل انداخته است و همه‌ی چشمانشان